

## پرونده ی «تمام شد»

### مرد سامرتنی



عکس پلیس از جسد ، ۱۹۴۸

تولد	م. ۱۹۰۳
مرگ	۱ دسامبر ۱۹۴۸ ، ساحل سامرتن ، آدلاید ، استرالیای جنوبی
علت مرگ	سم ناشناخته
مقبره	West Terrace Cemetery آدلاید ، استرالیای جنوبی شماره قبر : P3, 12, 106
محل زندگی	نامعلوم
ملیت	نامعلوم
حرفه	نامعلوم
مشهور بودن به دلیل	مرگ اسرار آمیز

پرونده ی « تمام شد» که به نام «معمای مرد سامرتنی» نیز شناخته می شود ، پرونده ای حل نشده در مورد مردی

ناشناخته است که در ساعت ۶:۳۰ صبح در ۱ دسامبر ۱۹۴۸ در ساحل سامرتن ( آدلاید ، استرالیای جنوبی ) به

حالت مرده پیدا شد.

پرونده به خاطر عبارت «تمام شد» که روی تکه کاغذی از صفحه آخر «رباعیات خیام» که در جیب مخفی شلوار

مقتول یافت شده بود ، مشهور شد.

پرونده به عنوان یکی از مشکل ترین معما های استرالیا مطرح شده است و موضوع بسیاری از جست و جو های مشتاقانه راجع به هویت قربانی و اتفاقاتی که منجر به مرگ او شد ، بوده است.

علاقه عمومی نسبت به این پرونده به خاطر چند عامل ، قابل توجه است:

مرگ در زمان اوج تنش ها در طول جنگ سرد اتفاق افتاده .

چیزی که به نظر می رسد یک کد سری روی تکه کاغذی در جیب مقتول باشد.

استفاده از سمی غیر قابل شناسایی.

مشخص نبودن هویت.

عشق یک طرفه.

در حالی که پرونده بیشترین رسیدگی را در استرالیا به خود جلب کرده بود ، جنبه بین المللی نیز پیدا کرد چرا که

پلیس به طور گسترده موضوع را در جهت یافتن هویت مقتول اشاعه داد و با دولت های دیگر برای دنبال کردن

سرنخ ، مشورت کرد.

## قربانی

جسد در ساعت ۶:۳۰ صبح در ۱ دسامبر ۱۹۴۸ در ساحل سامرتن ( آدلاید ، استرالیای شمالی ) پیدا شد . به پلیس

زنگ زده شد ، هنگامی که آن ها رسیدند ، جسد روی شن ها بود ، در حالی سر آن به موج گیر تکیه داده شده و

پاهایش به شکل صلیب و درست رو به رو به دریا قرار گرفته بود. پلیس نشانه تعرض نسبت به جسد پیدا نکرد و

همچنین دریافت که دست چپ مرد به حالت راست و مستقیم بود در حالی دست راستش دولا شده بود.

یک سیگار روشن نشده پشت گوشش بود و یک سیگار نیمه کشیده شده هم در یقه ی سمت راست کت او بود

که بین گونه هایش و یقه کت ( که سرش روی یقه و به زمین بود ) نگه داشته می شد. در جستجوی جیب های مقتول یک بلیت اتوبوس استفاده شده از مرکز شهر به خیابان سنت لئونارد در گلنگ و یک بلیت قطار استفاده نشده از مرکز شهر به ساحل هنلی و یک شانه باریک آلومینیومی ، بسته نیمه خالی آدامس «Juicy Fruit» ، یک بسته سیگار مارک «Army Club» که سیگار های داخل آن مارک «Kensitas» ، یک جعبه کبریت مارک «Bryant & May» که یک چهارم آن پر بود ، پیدا شد .

ایستگاه اتوبوسی که بلیت اتوبوس در آن استفاده شده بود در ۱۱۰۰ متری ( ۳۶۰۰ فوتی ) شمال مکان جسد قرار داشت.

شاهد هایی که داوطلبانه اظهارات خود را ارائه داده بودند گفتند که در غروب ۳۰ دسامبر ، شخص به شکم خوابیده ای که شبیه مقتول بوده در همان نقطه و به همان حالت نزدیک «Crippled Children's Home» ( جایی که بعد ها جسد در آن پیدا شد ) دیده اند .

زن و شوهری که او را حدود ساعت ۱۹ دیده بودند اشاره کردند که او دست راستش را تا حد ممکن دراز کرده و سپس به آهستگی آن را به زمین انداخته . زوج دیگری که او را بین ساعت ۱۹:۳۰ و ۲۰ ( زمانی که چراغ خیابان ها روشن شده بود ) اظهار داشتند که تا زمانی که مرد در دید آن ها بوده است ( حدود ۳۰ دقیقه ) هیچ حرکتی از او مشاهده نشده ، همچنین بر این عقیده بوده اند که وضعیت مکانی مرد تغییر کرده بود و با خودش فکر کرده بوند که مرد می بایستی مرده باشد چون به حشرات دور و برش واکنش نشان نمی داد و بعد به این نتیجه رسیدند که احتمال این که مرد مست یا خواب باشد بیشتر است و به همین دلیل کنجکاوی بیشتری نکردند... شاهد ها اذعان داشتند که هنگام مشاهده جسد توسط پلیس ، در همان وضع قبلی قرار داشته .

به گفته «سر جان برتون کلند» ، پروفوسر بازنشسته و آسیب شناس از دانشگاه آدلاید ، ظاهر مرد انگلیسی و سن او ۴۵ - ۴۰ و در بهترین وضعیت جسمانی بود .

قد او ۱۸۰ سانتی متر ( ۵ فوت - ۱۱ اینچ ) ، رنگ چشم های او فندقی و رنگ موهایش تقریباً زنجبیلی بود که در اطراف شقیقه اش به نرمی به خاکستری می گرایید.

شانه ها عریض ، کمر ، دراز و باریک و دست ها و ناخن ها بی هیچ اثری از کارگری با دست ، انگشت پاهای چاق و کوچک که گوه شکل به نظر می آمدند ، مثل کسی که چکمه نوک نیز پوشیده باشد ، عضله ساق پای قوی ، مثل کسی که باله کار کرده باشد.

این ها می توانند ویژگی های ژنتیکی باشند یا خصوصیات بسیاری از دوندگان فواصل متوسط و زیاد. لباس هایش متناسب و با کیفیت بود و شامل یک پیراهن سفید ، کراوات قرمز و آبی ، شلوار قهوه ای ، جوراب و کفش می شد و با این روزی سوزان و شبی گرم بود ، یک پلیور بافتنی قهوه ای و یک کت شیک اروپایی که در دو طرف دکمه دارد ، به تن او بود . تمامی لباس هایش فاقد اتیکت و مارک و نوشته بود و کلاه نداشت ( که برای سال ۱۹۴۸ غیر معمول است ، مخصوصاً برای کسی با آن طرز لباس پوشیدن ) و همینطور کیف پول هم نداشت. صورت تمام تراشیده و بدون نشان یا داغی روی بدن ( مثلاً برث مارک یا خالکوبی ) ، مرد مدرک شناسایی هویت نداشت که پلیس را به این فرض سوق داد که او خودکشی کرده است . دندان های او با اطلاعات مربوط به دندان هیچ شخص معلومی در استرالیا همخوانی نداشت.

## کالبدشکافی

طبق کالبدشکافی انجام شده ، آسیب شناس ، زمان مرگ را حدود ساعت ۲ بامداد روز ۱ دسامبر تخمین زد. « اندازه قلب معمولی و خود قلب از هر جهت عادی بود ، رگ های کوچک مغز که در حالت عادی به چشم نمی آیند ، به دلیل تراکم ، به آسانی قابل تشخیص بودند. گرفتگی گلو داشت و نای او با لایه های سفید و سطحی

مخاط پوشیده شده بود و جای زخم در وسط آن دیده می شد. معده به شدت متراکم بود و همچنین در نیمه دوم روده اثنی عشر او تراکم دیده می شد. در معده خون مخلوط با غذا بود. هر دو کلیه متراکم شده بودند و رگ های کبد او حاوی مقدار زیادی خون اضافی بود. طحالش به طور قابل توجهی بزرگ بود، در واقع حدود سه برابر اندازه معمول .. مقاطع کوچک کبد او خراب شده بودند که این زیر میکروسکوپ معلوم شد. التهاب و خونریزی بحرانی معده، تراکم شدید کبد و طحال و همچنین مغز»

کالبدشکافی نشان داد که آخرین وعده غذایی او «پستی» بوده است که ۳-۴ ساعت قبل از مرگ او خورده شده بود اما آزمایش ها نتوانستند وجود ماده ای نامناسب را در بدن او نشان بدهند. دکتر دوایر، آسیب شناس، معتقد است: «من از این که مرگ طبیعی نبوده کاملاً مطمئن شده ام ... سمی که من ( برای توجیه مرگ ) در نظر داشتم، نمک اسید باربیتوریک یا یک خواب آور انحلال پذیر بود» مسمومیت به عنوان یک فرضیه مناسب در جای خود باقی ماند اما اعتقاد بر این بود که منبع سم، پستی نبوده است. علاوه بر آن، پزشک قانونی نتوانست به سرنخی برای تشخیص هویت مرد، علت مرگ یا این که این مرد همانی باشد که در غروب ۳۰ نوامبر در ساحل سامرتن دیده شده، دست یابد، زیرا هیچ کس صورت او را در آن زمان ندیده بود. از اسکاتلند یارد درخواست همکاری شد اما حاصلی اندک در پی داشت. رواج گسترده ی عکس مرد و مشخصات اثر انگشتش هیچ شناسایی موفقی در پی نداشت. به دلیل شناسایی نشدن مرد، در روز ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸، جسدش مومیایی شد، پلیس می گفت این اولین باری بوده که لزوم انجام چنین کاری را احساس کرده اند.

## واکنش رسانه ها

دو روزنامه ی روزانه ی آدلاید، یعنی «The Advertiser» و «The News» اخبار مرگ را به شیوه های مختلفی پوشش

دادند . ادورتایزر در صفحه اعلام اخبار مهم صبح ، به پرونده در قالب مقاله ای کوتاه در صفحه سوم چاپ ۲ دسامبر ۱۹۴۸ ، اشاره کرد که به اسم «جسد یافت شده در ساحل» عنوان گذاری شده بود .

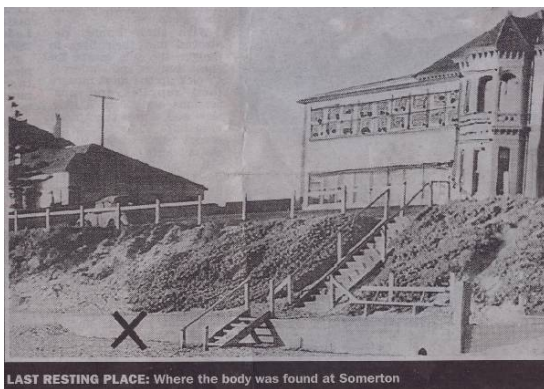
« یک جسد ، که احتمال می رود متعلق به «E.C. Johnson» باشد ، ۴۵ ساله ، از خیابان آرتور در پاونهام ، صبح

دیروز در ساحل سامرتن رو به روی «Crippled Children's Home» پیدا شده . تحقیقات توسط آقای «J. Lyons» از

«Whyte Rd» و کارآگاه سامرتنی «H. Strangway» و افسر «J. Moss» در حال پیگیری است. »

روزنامه «The News» که یک روزنامه عصر انتشار است ، داستان مرد را در صفحه اولش برجسته و شاخص ساخت و

اطلاعات بیشتری در مورد مرد مرده داد.



عکس جایی که جسد پیدا شده با ضربدر مشخص شده .

## تعیین هویت

در روز ۳ دسامبر ۱۹۴۸ ای.سی جانسون وارد ایستگاه پلیس شد تا بگوید که زنده است در نتیجه او نمی توانسته

آن مرده باشد. در همان روز «The News» عکسی از مرد مرده در سرفحه اش منتشر کرد که منجر به تماس های

بیشتری از طرف عموم مردم برای اطلاع دادن هویت های ممکن برای مرد شد. در چهارم دسامبر ، پلیس خبر داد

که اثر انگشت مرد در اطلاعات پلیس استرالیای جنوبی پیدا نشده که آن ها را مجبور کرد تا در وسعت بیشتری

جستجو کنند. پنجم دسامبر «The Advertiser» گزارش داد که پلیس در حال کند و کاو اطلاعات نظامی به دنبال مردی است که همراه مردی شبیه مرده در روز ۱۳ نوامبر در هتل گلنگ در حال نوشیدن بوده است. در نشست آنان ، ظاهرا مرد مرموز ، یک کارت حقوق ارتشی که نام «Solomonson» ( سولومونسون ) را به یدک می کشیده ارائه کرده است.

تعدادی شناسایی انجام شد ، شامل یکی از آن ها در اوایل ژانویه ۱۹۴۹ ، زمانی که دو نفر آن را متعلق به هیزم شکن قدیمی ۶۳ ساله یعنی رابرت والش دانستند. نفر سومی هم به نام جیمز ماک ، جسد را دید اما در ابتدا نتوانست آن را به جا بیاورد تا این که یک ساعت بعد با پلیس ارتباط برقرار کرد و اعلام داشت که او همان رابرت والش بوده. ماک اظهار کرد دلیل عدم شناسایی او در لحظه دیدنش تفاوت در رنگ مویش بوده است. والش چند ماه قبل آدلاید را به مقصد کوئینزلند ترک گفته بود تا چند گوسفند بخرد اما آن طور که قرار بود ، موقع کریسمس برنگشته بود . پلیس به دلیل پیر بودن والش ، بعید می دانست که همان مرده باشد. با این حال پلیس اظهار کرد که جسد مطابق با مشخصات مردی است که قبلا هیزم شکن بوده ، با این که دست هایش نشان می داد حداقل ۱۸ ماه است که هیچ هیزمی نشکسته. هر گونه مطلبی که نشان می داد شناسایی موفق انجام شده ، تکذیب شد . وقتی خانم الیزابت تامپسون ، یکی از افرادی که مرد را به عنوان والش شناسایی کرده بود ، برای بار دوم جسد را دید ، به دلیل فقدان جای زخمی به درازای پای ، نتیجه گرفت که آن مرد والش نیست و اظهارش را مبنی بر شناسایی موفق مرد پس گرفت. در اوایل فوریه ۱۹۴۹ ، هشت شناسایی موفق درگر انجام شد ، شامل دو نفر اهالی داروین که ادعا می کردند جسد متعلق به دوستشان است و بقیه که اظهار می داشتند او مهتری گمشده یا کارگر یک کشتی بخار بوده یا حتی مردی سوئدی !

کاراگاه های ایالت ویکتوریا از همان اول معتقد بودند که مرد، به دلیل وجود شباهت بین علامت های خشک شویی با آن هایی که فقط در تعدادی شرکت های خشک شویی در ملبورن استفاده می شوند ، متعلق به ناحیه

ای در ویکتوریا است . به دنبال انتشار عکس مرد در ویکتوریا ، ۲۸ نفر اظهار کردند که او را می شناسند اما کارآگاهان ویکتوریا همه ی آن ها را رد کردند و گفتند که تحقیقات جانبی نشان داده ، ویکتوریایی بودن مرد غیر محتمل است. در نوامبر ۱۹۵۳ ، پلیس اعلام کرد که دویت و پنجاه و یکمین راه ( یا نشانه ) شناخت مرد را از عموم مردم که ادعای ملاقات یا شناخت مرد را داشتند دریافت کرده است اما گفتند تنها سرنخ با ارزش همان لباس های مرد بوده که می پوشیده است.



مجسمه گچی نیم تنه ای از مرد که پلیس در سال ۱۹۴۹ ساخت .

## چمدان قهوه ای

تحولی جدید در پرونده در روز ۱۴ ژانویه ۱۹۴۹ رخ داد . هنگامی که کارکنان ایستگاه قطار آدلاید ، چمدانی قهوه ای که برچسب نام و نشانش کنده شده بود را یافتند که به اتاق نگه داری وسایل مسافران بعد از ساعت ۱۱ صبح روز ۳۰ نوامبر ۱۹۴۸ راه یافته بود . در چمدان چیز هایی که پیدا شد عبارت بود از : یک لباس شب قرمز بررسی شده ، یک جفت کفش راحتی قرمز نمدی سایز ۷ ، ۴ تا زیرشلواری ، لباس خواب ، وسایل اصلاح ، یک شلوار قهوه ای روشن که در پاچه هایش شن بود ، پیچ گوشتی مخصوص متخصص های برق ، یک کارد غذاخوری که به قطعه های تیزی شکسته و تبدیل شده بود ، یک قیچی با سر های تیز شده و قلم موی استنسیل کردن ، از همان نوعی



که افسر سوم های کشتی های تجاری برای استنسیل کردن محموله به کار می برند .

همچنین یک کارت نمونه نخ از برند «Barbour» شامل نخ نارنجی مومی از «نوعی غیر عادی» که در استرالیا موجود نبود و مانند همانی بود که برای تعمیر و دوختن آستر جیب شلوار مرد که آن را می پوشید ، به کار رفته بود . هر گونه نشانه شناسایی از روی لباس ها کنده شده بود اما پلیس نام «T. Keane» را روی کراوات و نام «Keane» را روی کیف لباس هایی که باید خشک شویی شوند و همچنین «Kean» را ( بدون حرف e در آخر ) روی زیرپوش مرد پیدا کرد که با سه شماره خشک شویی همراه بودند : ۱۱۷۲/۷ و ۴۳۹۳/۷ و ۳۰۵۳/۷ .

پلیس معتقد بود که هر کسی که علائم لباس ها را کنده بوده ، عمدا نام کین ( «Keane» ) را روی لباس ها باقی گذاشته و می دانسته که کین نام مرد نیست . این از زمانی مورد توجه قرار گرفت که معلوم شد نام «Kean» تنها علامتی بوده که نمی توانسته بدون آسیب رساندن به لباس جدا شود.

در ابتدا لباس ها رد پا را به سمت ملوان محلی ، تام کین ، نشانه رفته بودند . به دلیل این که کین پیدا نشد ، برخی از هم کشتی هایش جسد را در سردخانه دیدند و صراحتا اظهار داشتند که نه جسد و نه لباس هایش متعلق به ملوان گمشده نیست. تحقیقات مشخص کرد که هیچ « T. Keane » گمشده دیگری در کشور های انگلیسی زبان وجود ندارد و همچنین رواج کشوری علائم خشک شویی بی ثمر بود . در حقیقت ، تنها چیزی که از چمدان می شد فهمید این بود که چون کتی که داخل چمدان بود دارای پارچه اضافی جلویی و کوک های مورب بود ، فقط می توانست در آمریکا ساخته شده باشد زیرا آن ، تنها کشوری بود که ماشین آلات لازم برای ساختن چنین کوک هایی را داشت . کت وارداتی نبوده و این نشان می دهد که مرد یا در آمریکا بوده یا آن را از کسی با سائزی مشابه خریده که در آمریکا بوده . پلیس اطلاعات قطار های ورودی را بررسی کرد و معتقد بود که مرد نیمه شب از ملبورن ، سیدنی یا پورت اگوستا رسیده و بعد ، قبل از این که به ایستگاه قطار ، برای خرید بلیت ۱۰:۵۰ صبح به مقصد ساحل هتلی برگردد ، در یکی از «City Bath» های پیرامون حمام و اصلاح کرده و به هر

دلیلی قطار را از دست داده یا فراموش کرده و پس از برگشتن از حمام های شهری ، قبل از گرفتن اتوبوس به سمت گلنگ ، چمدانش را برای اتاق نگه داری وسایل مسافران در ایستگاه ، ثبت کرده . درک آبتوت ، کسی که روی پرونده مطالعه داشته ، معتقد است که مرد ممکن است بلیت را قبل از حمام کردن خریده باشد. امکانات عمومی خود ایستگاه قطار در آن روز بسته بود و فهمیدن این موضوع و مجبور شدن به رفتن به حمام های شهری مجاور ، خود ۳۰ دقیقه زمان به آن چیزی که مرد انتظار داشته اضافه می کند و می تواند دلیل از دست دادن قطار به مقصد ساحل هنلی باشد و این که چرا او با اتوبوس در دسترس بعدی رفته است.



ایستگاه قطار آدلاید .



چمدان قهوه ای و وسایلش ، از چپ به راست ، کارآگاه دیو بارلت ، لیونل لین و لن براون

## موشکافی

بررسی دقیق توسط یک پزشک قانونی ، که به وسیله پزشک قانونی ، توماس ارسکاین کللند ، اندکی بعد از پیدا شدن جسد ، رهبری می شد اما تا ۱۷ ژوئن ۱۹۴۹ به تعویق افتاد. آسیب شناس محقق ، سر جان بورتن کللند ، جسد را مورد بررسی مجدد قرار داد و به چیز هایی پی برد . او اشاره کرد که کفش های مرد به طور قابل توجهی تمیز بوده اند به گونه ای که گویا اخیرا واکس زده شده بودند. در واقع تمیزی آن ، بیش از وضعیت کفش های

مردی است که ظاهراً تمام روز را در حال پرسه زدن اطراف گلنگ بوده است. با توجه به عدم وجود اثری از استفراغ و تشنج ، که دو شاخصه ی اصلی سم هستند ، او افزود که این مدرک سازگار با این فرض است که ممکن است مرد را بعد از مرگش به ساحل سامرتن آورده باشند . توماس کللند فکر می کرد چون هیچ یک از شاهد ها نتوانسته بودند به طور موفقیت آمیز تشخیص دهند که آیا مردی که شب قبل از صبح روزی که جسد پیدا شد همانی است که دیده بودند ، احتمال این که مرد جای دیگری مرده باشد و برای مدتی نگه داری شده باشد وجود داشت. او تاکید کرد که این تنها راه ممکن بود چرا که تمام شاهد ها گفته اند جسدی که پیدا شده «قطعا همان فرد» بوده که در مکان و وضعیتی مشخص و مشابه، قرار گرفته بود. او همچنین دریافت که مدرکی برای پی بردن به هویت مرده وجود نداشت.

سدریک سنتون هیکس ، پروفیسور فیزیولوژی و داروشناسی از دانشگاه آدلاید ، تصدیق کرد که در گروهی از دارو ها ، انواعی از یک دارو در آن گروه که او نامش را شماره یک گذاشته بود و دیگری یعنی شماره ۲ ، در یک دوز خوردنی نسبتاً کوچک ، به شدت سمی بودند ، به گونه که تشخیص آن حتی اگر در نمونه برداری اول به وجودش مشکوک می شدند ، اگر غیر ممکن نبود ، بسیار دشوار بود. او به پزشک قانونی تکه کاغذی که نام آن دو دارو رویش نوشته شده بود را داد که نام ها به این قرار بود : «Exhibit C.18». این نام ها تا دهه ۱۹۸۰ در معرض اطلاع عموم قرار نگرفتند چرا که در آن زمان «به راحتی قابل تهیه توسط یک فرد عادی» از یک داروساز بودند بدون نیاز به دادن هیچ دلیلی برای خرید آن . او اشاره کرد : تنها حقیقت مسلمی که در رابطه با جسد یافت نشده بود مدرکی دال بر استفراغ بود. او تصریح کرد که فقدان آن ، نامشخص نبود ، اما او نمی توانست بدون آن «نتیجه گیری قطعی» کند. هیکس اظهار داشت اگر مرگ ۷ ساعت بعد از مشاهده شدن آخرین حرکات از او مرده باشد به معنی دوز مصرفی بالا بود که همچنان غیر قابل اکتشاف بود. به این نکته توجه شد که آخرین حرکات مشاهده شده توسط شاهد ها در ساعت ۱۹ می توانسته آخرین تشنج او که به مرگ منتهی شده ، بوده باشد.

در پرس و جو های اخیر کلند اظهار داشت : « من حاضر بودم تشخیص دهم که او از سم مرده و سم احتمالا گلوکزید بوده و این که این تصادفی رخ نداده اما نمی توانستم بگویم آیا خودش این کار را کرده یا کس دیگری» با وجود همه این اکتشافات او نتوانست علت مرگ مرد سامرتنی را تشخیص دهد.

عدم موفقیت در شناسایی هویت و علت مرگ مرد سامرتنی، نویسندگان معتبر را به این سمت سوق داد که به آن لقب «معمای بی نظیر» را بدهند و بر این باور باشند که علت مرگ هرگز شناخته نخواهد شد.

یک مقاله ، پرونده را «یکی از مشکل ترین معما های استرالیا» خواند و گفت : اگر مرد از سم ، به طرزی نادر و مبهم کشته شده باشد به شکلی که توسط متخصصان سم شناسی قابل شناسایی نیست ، پس حتما دانش سطح بالای قاتل او را به چیزی فراتر از مسوم کردن های عادی هدایت کرده است.

## رباعیات عمر خیام

در حدود زمان موشکافی پرونده ، تکه کاغذی کوچک و لوله شده که کلمات «Tamam Shud» ( تمام شد ) روی آن چاپ شده بود در جیب مخصوص ( مخفی ) که در داخل جیب شلوار مرد دوخته شده بود پیدا شد. صاحب منصبان کتابخانه ی عمومی اعلام کردند که ، ترجمه متنی که مشخص شده بود ، به معنای عبارت «ended» یا «finished» ( تمام شده ، پایان یافته ) است که در صفحه آخر مجموعه اشعاری به نام رباعیات عمر خیام یافت شده است . مفاهیم این اشعار این است که انسان باید به بهترین شکل و آزادمردانه زندگی کند و ترسی از این که کی زندگی اش پایان می یابد نداشته باشد . پشت کاغذ سفید بود ، پلیس جستجویی به وسعت استرالیا آغاز کرد تا نسخه ای از کتاب با صفحه آخر با پشت سفید همانند آن کاغذ بیابد اما موفق نشد ، عکسی از تکه کاغذ به پلیس ایالتی فرستاده شد و سپس برای عموم منتشر شد که منجر شد مردی اطلاع بدهد که نسخه ای بسیار نادر از کتاب رباعیات ، ویرایش اول ، ترجمه ی «ادوارد فیتزجرالد» ، انتشارات «Whitcombe and Tombs» در نیوزلند ، را در

صندلی پشتی ماشینش که قفل بوده و در شب ۳۰ نوامبر ۱۹۴۸ در «جاده ی جتی» در گلنگ پارک کرده بوده ، یافته است. او هیچ چیز از ارتباط کتاب با پرونده نمی دانسته تا این که مقاله ای را در روزنامه روز قبل خوانده است. به دلیل این که مرد تمایل به ناشناس ماندن داشت ، هویت و شغل او توسط پلیس محفوظ ماند. موضوع اشعار پلیس را به نظریه هایی سوق داد که نشان می دادند او با سم خودکشی کرده است در حالی که مدرک دیگری برای طرفداری از این نظریه نبود. کتاب پیدا شده ، فاقد کلمه ی «تمام شد» در آخرین صفحه اش بود که دارای پشتی سفید بود و تست های میکروسکوپی نشان می دادند که تکه کاغذ ، از کاغذی پاره شده از کتاب بوده است . «تمام شد» مشمول آخرین سطر کتاب بود. در پشت کتاب علائم مداد به طور ضعیف مشاهده می شد که شامل ۵ خط با حروف بزرگ انگلیسی بود و روی خط دوم آن ، خط کشیده شده بود که اکنون به دلیل شباهتش با خط چهارم معنا دار فرض می شود و احتمالاً به دلیل اشتباه در نوشتن بوده است و احتمالاً رمز هستند:

WRGOABABD

MLIAOI

WTBIMPANETP

MLIABOAIQC

ITTMTSAMSTGAB

در کتاب ، نامعلوم است که آیا دو خط اول با M شروع می شوند یا W ، اما به دلیل تفاوت بارز با

حرف M که روی آن خط کشیده شده ، اکثرا اعتقاد بر این است که W باشند . به نظر می رسد که خطی صرف نظر شده یا خط کشی شده در زیرش در متن وجود داشته باشد یعنی «MLIAOI». همچنین آخرین حرف این خط شبیه L است ، اما بررسی ها از فاصله نزدیک نشان می دهد که به طور واضحی مرد حرف I را نوشته است و تکه اضافی کنار آن متعلق به خطی است که به منظور صرف نظر کردن ا خط کشی به کار برده شده. همچنین L های دیگر در پایینشان انحنا دارند. یک حرف X هم بالای O در خط چهارم دیده می شود که مشخص نیست معنادار است یا نه . در ابتدا تصور می شد که حروف متعلق به کلمات زبانی خارجی باشند ( قبل این که بفهمند رمز است ) . متخصصان رمزگشایی در همان زمان فراخوانده شدند تا رمز متن را بشکنند اما ناموفق بودند. وقتی که رمز توسط وزارت دفاع استرالیا در سال ۱۹۷۸ بررسی شد ، آن ها اطاعات زیر را در مورد رمز دادند:

نماد های کافی برای تشخیص الگوی رمز وجود ندارد.

نماد ها نمی توانند یک رمز به روش جایگذاری الفبایی باشند یا پاسخی بی معنی به یک دیوانه.

دادن پاسخی رضایت بخش ممکن نیست.

همچنین از جمله چیزهایی که پشت کتاب پیدا شد یک شماره تلفن خصوصی ( شماره تلفنی که در

کتاب های شماره تلفن چاپ نمی شوند ) بود که به یک پرستار سابق که در خیابان موسلی در گلنگ ، حدود ۴۰۰

متری (۱۳۰۰ فوتی) شمال مکان پیدا شدن جسد ، زندگی می کرد ، تعلق داشت.

زن می گفت که وقتی داشته در طول جنگ جهانی دوم در بیمارستان «Royal North Shore» در سیدنی

کار می کرده ، یک نسخه کتاب رباعیات را داشته است اما در سال ۱۹۴۵ در هتل «Clifton Gardens» در سیدنی آن

را به یک ستوان نظامی به نام «Alfred Boxall» داده است که در قسمت انتقال آب ارتش استرالیا خدمت می کرده

است.

بنا به گزارش رسانه ها ، آن زن گفته است که بعد از جنگ به ملبورن رفته و ازدواج کرده است.

او بعد ها نامه ای از بوکسال دریافت کرده اما به او پاسخ داده که اکنون ازدواج کرده است. او افزود

در اواخر ۱۹۴۸ یک مرد مرموز از همسایه های اطرافش در مورد او سؤال می کرده است.

هیچ مدرکی مبنی بر هرگونه ارتباط بوکسال با آن زن پس از سال ۱۹۴۵ که نام پس از ازدواج او را نمی

دانسته ، وجود ندارد.

وقتی کارآگاه گروهبان لین ، مجسمه گچی بالاتنه مرد را به زن نشان داد ، او نتوانست مرد را شناسایی

کند.

طبق گفته لین ، او واکنش زن را هنگام دیدن مجسمه را این گونه توصیف می کند : «کاملا شوکه

شده ، تا جایی که ظاهرا می خواست غش کند».

پلیس معتقد بود که جسد همان بوکسال است تا زمانی که آن ها بوکسال را زنده ، با نسخه ی کتاب

رباعیات ، یافتند، آن هم با عبارت کامل و دست نخورده «تمام شد» در صفحه آخرش.

بوکسال اکنون در قسمت در دست تعمیر انبار ایستگاه اتوبوس «Randwick» ( رندویک ) { جایی که

قبل از جنگ در آن کار می کرد} ، کار می کرد و از هرگونه ارتباط بین مرد مرده و خودش بی اطلاع بود.

بر روی نسخه رباعیاتی که به بوکسال داده شده بود ، زن رباعی ۷۰ را نوشته بود :

Indeed, indeed, Repentance oft before

I swore— but was I sober when I swore?

And then and then came Spring, and Rose-in-hand

My thread-bare Penitence a-pieces tore.

ترجمه تحت اللفظی:

قطعا ، قطعا ، قبلا بار ها توبه کرده ام

اما آیا هنگام توبه هوشیار بودم ؟

و بعد ، و بعد بهار آمد با گل سرخی در دست

توبه قدیمی من تقدیم چمنزار باد

زن اکنون در گلنگ زندگی می کرد اما هر گونه اطلاع از این که چرا مرد در شب مرگش از محله او دیدن کرده را انکار کرد . او همچنین درخواست کرد که به دلیل این که اکنون ازدواج کرده ، ترجیح می دهد که نامش جایی برده نشود تا از خجالت زیاد و ارتباط داده شدن به مرد مرده و بوکسال در امان باشد. پلیس موافقت کرد و تحقیقات بعدی را بدون وجود بهترین سرنخ پرونده رها کرد.

در یک برنامه تلویزیونی در مورد پرونده ، در قسمتی که بوکسال مورد مصاحبه قرار گرفت ، نام او در صداگذاری ، «Jestyn» یاد شد که گویا آن را از امضای «Jestyn» که در ادامه شعر بر روی کتاب نوشته شده بود ، برگرفته بودند اما وقتی که کتاب را در برنامه نشان می دادند امضا نشان داده نشد و رویش را پوشاندند. آن اسم احتمالا غیر رسمی و خودمانی بوده و ظاهرا اسمی بوده که خود را با آن به بوکسال معرفی کرده.

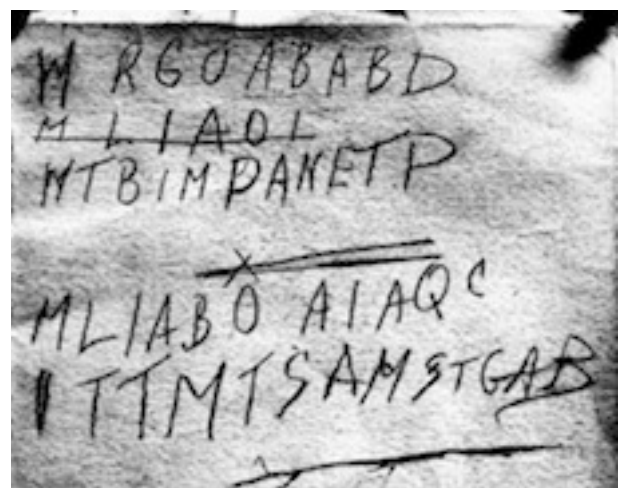
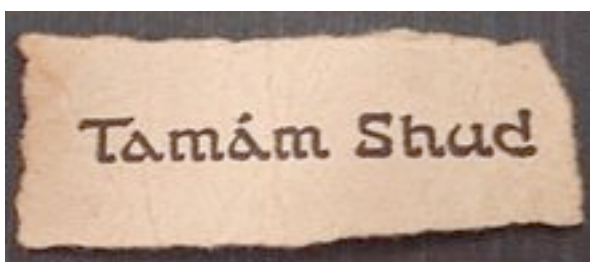
در مصاحبه ۲۰۰۲ بوکسال ، «Paul Lawson» ، کسی که مجسمه نیم تنه را ساخته بود از زن به اسم «خانم



تامپسون» یاد می کند.

کارآگاه بازنشسته «Gerald Feltus» که با پرونده ای سرد سر و کار داشته ( پرونده ای که به طور کامل حل نشده و موضوع تحقیقات جاری نیست اما برای به دست آوردن اطلاعات جدید و ... مورد بررسی مجدد قرار می گیرد ) در سال ۲۰۰۲ با جستین کرد و او را یا «گریزان» و یا «بی علاقه به صحبت درباره موضوع» می یابد. آن زن همچنین گفت که خانواده اش از ارتباط او با پرونده چیزی نمی دانند و کارآگاه موافقت کرد که هویت او یا هر چیزی که منجر به فهمیدن آن شود را فاش نکند. کارآگاه فلتوس معتقد بود که جستین هویت مرد سامرتنی را می دانسته . جستین به پلیس گفته بود که ازدواج کرده است اما آن ها نامش را در پرونده های پلیس ثبت نکرده اند و مدرکی مبنی بر این که پلس در آن زمان می دانسته او در حقیقت ازدواج نکرده ، وجود ندارد.

جستجوگرانی که در حال کندوکاو مجدد پرونده بودند سعی کردند جستین را پیدا کند اما فهمیدند که او در سال ۲۰۰۷ مرده است. نام واقعی او به دلیل وجود احتمال این که اسمش کلید شکستن رمز باشد ، مهم تلقی می شد . بعد ها از طرف خانواده همسر زن به فلتوس اجازه داده شد که اسم زن را در کتاب سال ۲۰۱۰ که در مورد پرونده نوشته بود ببرد.



تکه کاغذی که در جیب مرد پیدا شد .

رمز نوشته شده پشت کتاب رباعیات ویرایش نیوزلند

## فرضیه «جاسوس»

شایعاتی داشت رواج پیدا می کرد از جمله این که بوکسال در طول جنگ ، در قسمت جاسوسی ارتش بوده ، علاوه بر این گمان که گفته می شد مرد مرده یک جاسوس روسی بوده که به وسیله دشمنان ناشناخته مسموم شده . در یک مصاحبه تلویزیونی در سال ۱۹۷۸ با بوکسال ، مصاحبه گر می پرسد : «آقای بوکسال ، شما قبل از این که این زن جوان ( جستین ) را ملاقات کنید ، در یگان جاسوسی کار می کردید ، مگر نه ؟ شما اصلا با او در این مورد حرف زدید؟» در پاسخ او گفت : «خیر» و وقتی پرسیده شد که آیا ممکن بوده آن زن بداند ، بوکسال پاسخ بود : «نه ، مگر این که کسی دیگر به او گفته باشد». وقتی مصاحبه گر رفت سراغ ایده وجود ارتباط جاسوسی ، بوکسال پس از مکثی گفت : «این کاملا یک فرضیه ملودرام مانند است ، مگر نه؟»

این حقیقت که مرد در آدلاید ، نزدیک ترین شهر بزرگ به «Woomera» که یک پایگاه فوق سری پرتاب موشک و مقرر جمع آوری اطلاعات جاسوسی ، مرده است ، این فرض فرض را تقویت می کرد . همچنین به یاد آورده می شود که یکی از مکان های احتمالی که شاید مرد از آن جا به آدلاید آمده است پورت آگوستا ، یک شهر نسبتا نزدیک به وومرا ، است . علاوه بر آن در آوریل سال ۱۹۴۷ سازمان S.I.S ارتش آمریکا به عنوان جزئی از «پروژه ونونا» ( یک همکاری بلند مدت محرمانه بین سازمان های جاسوسی ایالات متحده آمریکا و بریتانیا برای تحلیل پیام های محرمانه اتحاد جماهیر شوروی در طول جنگ

جهانی دوم بود. برای این پروژه حداقل ۱۳ لغت کلیدی وجود داشت که توسط آمریکا و بریتانیا استفاده می‌شد، که ونونا آخرین آنها بود. این لغات کلیدی دارای هیچ معنایی نبودند. از این پروژه تا سال ۱۹۹۵ توسط هیچ یک از دولت‌ها اطلاعاتی افشا نشد) دریافت که موضوعی فوق سری از وزارت امور خارجه استرالیا به سفارت شوروی در کانبرا درز کرده .

در واکنش ، دولت استرالیا اعلام کرد که تمایل دارد سازمان جاسوسی ملی تاسیس کند ( که این طور شد و سازمان ASIO نام گرفت )

## موشکافی بعدی

در نتیجه موشکافی اول ، یک مجسمه گچی از سر و شانه های مرد ساخته شد و سپس در قبرستان «West Terrace» دفن شد. «Salvation Army» (تشکیلات مسیحیان که هدفش تبلیغ دینی و کمک به فقرا است. ) و انجمن دلانان شرط بندی میدان اسب دوانی استرالیای جنوبی برای جلوگیری از دفن بی نوابانه مرد ، این خدمت را ارائه و تامین مالی کردند.

سال ها بعد از تدفین مرد ، گل ها شروع کردند به ظاهر شدن روی قبر . پلیس از یک زن که در حال خروج از قبرستان دیده شده بود پرس و جو کرد اما اظهار داشت چیزی در مورد مرد نمی داند . در همان زمان ، پذیرشگر هتل «Strathmore» که مکانش رو به روی ایستگاه قطار آدلاید است ، اعلام کرد که مردی غریبه و عجیب در اتاق شماره ۲۱ ، در حوالی زمان مرگ اقامت داشته است و در ۳۰ نوامبر ۱۹۴۸ تصویب حساب و هتل را ترک کرده است. او به یاد آورد که نظافتچی ها یک کیف سیاه پزشکی و یک سرنگ مخصوص تزریق زیر پوست را در اتاق پیدا کرده اند.

در ۲۲ نوامبر ۱۹۵۹ گزارش رسید که شخصی به نام «E.B. Collins» زندانی زندان «Wanganui» نیوزلند ، ادعا می

کند هویت مرد مرده را می شناسد.

تلاش های ناموفق بسیاری در طول ۶۰ سال که از زمان کشف رمز پشت کتاب می گذرد به وسیله ارتش ،

جاسوسی دریایی ، ریاضیدانان ، منجمان و رمزگشا های آماتور انجام شده است.

در حالی که هیچ جوابی برای رمز صحیح و درست پذیرفته نشد ، فرضیه ای راهگشا این بود که رمز ها

نمایانگر حروف اول کلماتی هستند. در سال ۲۰۰۴ ، کارآگاه بازنشسته ، جرال فلتوس ، در مقاله

روزنامه «*Sunday Mail*» حدس زد که خط پایانی یعنی «ITMTSAMSTGAB» می تواند سرواژه کلمات

جمله «*It's Time To Move To South Australia Moseley Street*...» ( وقتش است که به خیابان موسلی

استرالیای جنوبی تغییر مکان بدهیم ... ) باشد. ( پرستار سابق در خیابان موسلی که جاده اصلی از

گلنگ است ، زندگی می کرد ).

شبکه ای.بی.سی «*Australian Broadcasting Corporation*» در سری مستند های «*Inside Story*» (شرح

داخلی ( نهان ) ) ، در سال ۱۹۷۸ ، برنامه ای در مورد پرونده ی «تمام شد» با عنوان «معمای ساحل

سامرتن» ساخت که در آن گزارشگر «*Stuart Littlemore*» پرونده را مورد کندوکاو قرار می داد و شامل

مصاحبه با بوکسال ، که نمی توانست اطلاعات جدیدی به پرونده اضافه کند ، و همچنین «*Paul*

«*Lawson*» که مجسمه گچی را ساخته بود و کسی که به جواب دادن به سؤالی که می گفت آیا کسی

مرد را به طور موفقیت آمیز شناسایی کرده خودداری کرد ، می شد.

در ۱۹۹۴ «*John Harber Phillips*» ، قاضی اعظم ویکتوریا و رئیس انجمن پزشکی قانونی استرالیا در پرونده برای

مشخص کردن علت مرگ تجدید نظر کرد و گفت «ظاهرا کمی شک در مورد این که (سم به کار

رفته ) دیجیتالیس بوده ، وجود دارد»

او اظهار خود را با اشاره به این که اعضای بدن ، ورم کرده بودند ، که با علائم دیجیتالیس سازگار است و

فقدان مدرکی دال بر بیماری طبیعی و «غیاب هرگونه چیزی که با چشم غیرمسلح دیده شده باشد که بتواند عامل مرگ باشد» اعتبار بخشید.

سه ماه قبل از مرگ مرد یعنی در ۱۶ آگوست ۱۹۴۸ ، در مورد مصرف بیش از حد دیجیتالیس ( اور دوز) که منجر به مرگ «Harry Dexter White» ، دستیار دبیر خزانه داری آمریکا شده بود ، گزارش رسیده بود. او متهم به جاسوسی برای شوروی تحت پروژۀ ونونا بود.

فرمانده ارشد سابق استرالیای جنوبی ، «Len Brown» ، که در دهه ۱۹۴۰ روی پرونده کار کرده بود ، اظهار کرد که او معتقد است مرد اهل کشوری در بلوک کمونیستی شرق اروپاست که منجر شده پلیس نتواند هویت او را تایید کند.

پرونده هنوز در «نیروی مسلح مقابله با جرایم بزرگ استرالیای جنوبی» باز است. انجمن تاریخی پلیس جنوب استرالیا ، از مجسمه نیم تنه مرد که شامل رشته موهایی از مرد است ، نگه داری می کند. هرگونه تلاش بعدی برای شناسایی مرد ، به دلیل فرمالدهیدی که با آن مومیایی شده و مقدار زیادی از دی ان ای مرد را نابود کرده بود ، مختل شد.

مدارک کلیدی دیگر از جمله چمدان قهده ای که در سال ۱۹۸۶ نابود شد ، اکنون وجود ندارند . به علاوه ، گواهی شاهدان پرونده سال هاست که از بین مدارک پلیس ناپدید شده است.



سنگ قبر مرد سامرتنی



از راست به چپ : ناشناس ، «Captain Em Webb» و «Bob Whittingto» و «Laurie Elliot» و ناشناس و «S. C. Brice» و گروهبان پلیس «Claude Trelvelion» و «Scan Sutherland»



یک قبر ساده برای مرد سامرتنی ، در این قبر چندین بار تدفین صورت گرفته ( به خاطر تمام شدن پولی که باید پرداخته می شد ) و آخرین آن ها مرد سامرتنی بوده است.

## پرونده های مرتبط محتمل

پرونده ی مانگوسون «Mangnoson case»

در ۶ ژوئن ۱۹۴۹ جسد پسری دو ساله به نام «Clive Mangnoson» در تپه های شنی خلیج «Largs» حدود ۲۰

کیلومتر (۱۲ مایل) پایین تر از ساحل سامرتن پیدا شد و در کنارش پدر بیهوشش «Keith Waldemar Mangnoson» روی زمین به حالت خوابیده بود. پدر در وضعیتی وخیم در حالی که از سوختگی رنج می برد به بیمارستان منتقل شد و طبق یک آزمایش پزشکی ، به بیمارستان روانی منتقل گردید.

مانگنوسون برای ۴ روز گم شده بود ، پلیس معتقد بود کلایو ۲۴ ساعت قبی از زمانی که جسد پیدا شده مرده بود. آن دو نفر توسط «Neil McRae» از اهالی خلیج لارجز پیدا شدند که ادعایی ( مضحک ) مبنی بر این که مکان آن دو نفر را شب قبل در خواب دیده ، می کند.

پزشک قانونی نتوانست دلیل مرگ مانگنوسون جوان را بیابد همچنین عقیده بر این بود که علت مرگ طبیعی نیست . محتویات معده ی او برای یک تجزیه گر دولتی برای آزمایش های بعدی فرستاده شد.

در پی مرگ ، مادر پسر ، روما مانگنوسون ، گفت که به وسیله ی یک مرد ماسک دار تهدید شده که هنگام رانندگی با یک ماشین کرم رنگ ناسالم او را تا آخرین نفس تا پشت خانه اش در خیابان «Cheapside» در لارجز شمالی تعقیب کرده است او گفت که «ماشین ایستاد و مرد با یک دستمال گردن خاکی رنگ که روی صورتش بود به او گفته به پلیس یا کس دیگری نزدیک نشود» . همچنین مردی با ظاهر مشابه در کمین در اطراف خانه دیده شده است. خانم مانگنوسون معتقد است این وضعیت به دلیل تلاش شوهرش برای به یاد آوری هویت مرد سامرتنی بوده است که معتقد بوده او «Carl Thompsen» ( کارل تامپسن (تذکر نویسنده : نه تامپسون ) ) بوده که با او در سال ۱۹۳۹ در «Renmark» کار می کرده.

«J. M. Gower» منشی انجمن ترقی لارجز شمالی تلفن هایی دریافت کرد که تهدید می کردند اگر «A. H. Curtis» شهردار فعال پورت آدلاید ، در مسائل مانگنوسون فضولی کند و سه تلفن ناشناس تهدیدآمیز که می گویند «یک تصادف» دریافت کند و او آن ها را ارجاع ندهد ، خانم مانگنوسون با تصادف رو به رو خواهد شد.

پلیس ظنین بود که تماس ها ممکن است شوخی بوده باشند و تماس گیرنده ممکن است همان شخصی باشد که یک زن را که اخیرا همسرش را در واقعه ای غم انگیز از دست داده ، در همان حوالی ترور کرده است .

کمی بد هنگامی که پلیس شروع به مصاحبه با وی در پی آزار و اذیت او کرد ، خانم مانگنوسون غش کرد و نیازمند مراقبت های پزشکی شد.

### پرونده ی مارشال «Marshall case»

در ژوئن ۱۹۴۵ ، سه سال قبل از مرگ مرد سامرنتی ، یک مرد ۳۴ ساله سنگاپوری به نام «Joseph (George) Saul

Haim Marshall» (جوزف ( جورج ) سائول هاییم مارشال) ، جسدش در پارک «Ashton» در «Mosman»

سیدنی ، همراه یک نسخه کتاب رباعیات عمر خیام روی قفسه سینه اش پیدا شد. اعتقاد بر این است

که (علت) مرگ او خودکشی با سم بوده است. نسخه ای از کتاب که مارشال داشت ، ویرایش هفتم ،

چاپ انتشارات «Methuen» لندن بود .

در سال ۲۰۱۰ تحقیقات نشان داد که «Methuen» تنها ۵ ویرایش کتاب را چاپ کرده است .

این تناقض هیچ گاه توضیح داده نشد و به ناتوانی در یافتن نسخه ای از ویرایش «Whitcombe and Tombs»

ارتباط داده شد.

جستین ۲ ماه بعد از مرگ مارشال در «Clifton Gardens» به آلفرد بوکسال نسخه ای از کتاب رباعیات را داده

بود . «Clifton Gardens» مجاور پارک «Ashton» است. جوزف مارشال برادر وکیل مدافع معروف و وزیر

ارشد (از گردانندگان اصلی دولت به هنگام مستعمره بودن کشور) سنگاپور ، دیوید سائول مارشال ،

بوده است. یک جلسه بازجویی از جوزف مارشال در ۱۵ آگوست ۱۹۴۵ برگزار شده بود.

«Gwenneth Dorothy Graham» شاهد آن جلسه بود و ۱۳ روز بعد، به صورت ، عریان ، با مچ دست



شکاف خورده ، در حمام پیدا شد.

## مُودار زمان

آوریل ۱۹۰۶ : آلفرد بوکسال در لندن به دنیا آمد.

اکتبر ۱۹۱۲ : «Prestige Johnson» همسر آینده ی جستین در کوئینزلند مرکزی به دنیا آمد.

سال ۱۹۲۱ : «Teresa Powell» یا همان جستین در «Marrickville, New South Wales» به دنیا آمد.

ژوئن ۱۹۴۴ : دختر آلفرد بوکسال به نام «Lesley» به دنیا آمد.

۳ ژوئن ۱۹۴۵ : جسد جوزف سائول هاییم که بر اثر سم مرده بود در پارک آشتون ، موسمن ، سیدنی پیدا شد.

نسخه ای از کتاب رباعیات در حالی که باز بود کنار او یافت شد. این مکان کنار «Clifton Gardens» است ، جایی که جستین و بوکسال دو ماه بعد ملاقات داشتند.

آگوست ۱۹۴۵ : جستین یک نسخه ی حکاکی شده از رباعیات را به بوکسال ، در پیرامون نوشیدنشان در «Clifton Gardens Hotel» در سیدنی ، می دهد که قبل از فرستاده شدن بوکسال به ماموریت خارجی بود.

۱۹۴۶ : جستین باردار است و به «Mentone, Victoria» برای اقامت کوتاه مدت کنار والدینش نقل مکان می کند.

اوایل ۱۹۴۷ : جستین به حوالی آدلاید می رود و اسمش را به نام خانوادگی همسر آینده اش تغییر می دهد.

جولای ۱۹۴۷ : پسر جستین به نام «Leslie» به دنیا می آید .

۳۰ نوامبر ۱۹۴۸ ساعت ۸:۳۰ الی ۱۰:۵۰ صبح : مرد سامرتنی با قطار به آدلاید می آید ، او یک بلیت به مقصد

ساحل هنلی برای ساعت ۱۰:۵۰ صبح می خرد اما از آن استفاده نمی کند. این بلیت ها توسط آن فرد مخصوص

فروشنده ی بلیت های ساحل هنلی ، فقط در سه مورد بین ۶:۱۵ صبح و ۲ بعد از ظهر صادر شده اند.

بین ۱۱ صبح و ۱۲ ظهر : یک چمدان قهوه ای به اتاق نگه داری وسایل مسافران قطار راه می یابد.

بعد از ۱۱:۱۵ صبح : او یک بلیت اتوبوس از نوع 7d که ساعت ۱۱:۱۵ صبح از جنوب نورث تراس ( رو به روی هتل «Strathmore» ) رو به روی ایستگاه قطار می خرد که ساعت ۱۱:۱۵ صبح حرکت می کند. او ممکن است بعدا در جایی دیگر از شهر سوار شده باشد چرا که بلیت او که ششمی از ۹ تایی است که بین ایستگاه قطار و سوئ تراس فروخته شده هرچند که او تنها ۱۵ دقیقه از زودترین زمانی که چمدان خود را می توانسته ثبت کند و ( اتاق چمدان ها حدود ۶۰ متری ایستگاه اتوبوس است ) وقت داشته. معلوم نیست او در کدام ایستگاه پیاده شده است. مسیر حرکت اتوبوس در سامرتن ساعت ۱۱:۴۴ صبح پایان یافته . هرچند که تحقیقات نشان می دهند او «باید» در گلنگ که فاصله کمی با هتل سنت لئونارد داشته پیاده شده باشد. این ایستگاه کمتر از ۱ کیلومتر ( ۳۳۰۰ فوت ) از شمال خیابان موسلی یعنی آدرس جستین فاصله دارد که خود آدرس نیز در ۴۰۰ متری محل پیدا شدن جسد است.

۷ الی ۸ شب : مشاهدات چند شاهد.

۱۰ الی ۱۱ شب : زمان تخمینی خوردن «pasty» بر اساس زمان مرگ

۱ دسامبر ، ساعت ۲ بامداد : زمان مرگ با یک بررسی سریع با روش «جمود نعشی یا مرگخُشکی یا ریگورمورتیس» در حالی که آمبولانس در حال رسیدن است ، تخمین زده می شود . به دلیل این که فرض شده بود خودکشی است تلاشی در جهت تخمین دقیق زمان مرگ انجام نگرفت و زمان تخمین یعنی ۲ بامداد به علت استفاده از سم احتمالا خطا دارد.

۶:۳۰ صبح: جسد توسط «John Lyons» و دو مرد اسب سوار پیدا شد.

۱۴ ژانویه ۱۹۴۹ : ایستگاه قطار آدلاید چمدان قهوه ای که مال مرد بود را می یابد.

۶ ژوئن : جسد کلایو مانگنوسون در ۲۰ کیلومتری سامرتن توسط «Neil McRae» پیدا می شود.

۶ الی ۱۴ ژوئن : تکه کاغذی که روی آن عبارت «تمام شد» حک شده ، در جیب مخفی شلوار پیدا می شود.

۱۷ و ۲۱ ژوئن : موشکافی پزشک قانونی

۲۲ جولای : مردی نسخه ای از کتاب رباعیات را که در ۳۰ نوامبر یافته بود و در آن رمزی بود را تحویل داد. پلیس بعدا کاغذ را با کتاب تطبیق داد.

۲۶ جولای : شماره تلفن خصوصی مربوط به جستین در گلنگ بود. مجسمه گچی توسط «Paul Lawson» به جستین

نشان داده شد و او نتوانست تایید یا رد کند که آن آلفرد بوکسال است یا نه. در دفتر خاطرات «Paul Lawson»

مربوط به آن روز اسم «خانم تامپسون» به کار برده می شود و اظهار می کند چهره ای دلنشین و مقبول ( با

توجه به زیبایی اش ) داشته که اجازه تخصیص احتمال رابطه داشتن با مرد سامرتنی را به ما می دهد. او در

۱۹۴۸ ، ۲۷ ساله بوده. در مصاحبه ی بعدی لاسون رفتار او را در آن روز بسیار عجیب تلقی می کند به شکلی که

ظاهرا در شرف غش کردن بوده. در روز بعد کارآگاهان سیدنی با آلفرد بوکسال گفت و گو می کنند . جستین

درخواست حفاظت از نامش را می کند چرا که نمی خواسته شوهرش بداند او آلفرد بوکسال را می شناخته

همچنین او در آن زمان ازدواج نکرده بود و اسمش «Teresa Powell» بود اما به پلیس اسم «Teresa Johnson» را داد در

حالی که اسم واقعی اش تا سال ۲۰۰۲ کشف نشده بود.

اوایل سال ۱۹۵۰ : «Prestige Johnson» از زن قبلی اش طلاق می گیرد .

ماه می ۱۹۵۰ : جستین با «Prestige Johnson» ازدواج می کند.

دهه ۱۹۵۰ : کتاب رباعیات گم می شود.

۱۴ مارس ۱۹۵۸ : موشکافی پزشک قانونی ادامه می یابد . از جستین و آلفرد بوکسال خبر تازه ای نیست ، اطلاعات

جدیدی به دست نمی آید و موشکافی تا تاریخی نامعین به تعویق می افتد.

سال ۱۹۸۶ : چمدان قهوه ای مرد سامرتنی و وسایلش با دلیلی به عنوان «دیگر مورد نیاز نیستند» ، نابود می

شوند.

سال ۱۹۹۴ : قاضی اعظم ویکتوریا «John Harber Phillips» مدارک را بررسی می کند و نتیجه می گیرد که سم به کار رفته «digitalis» بوده.

سال ۱۹۹۵ : شوهر جستین ، «Prestige» ، می میرد.

۱۷ آگوست ۱۹۹۵ : آلفرد بوکسال می میرد.

ماه می ۲۰۰۷ : جستین می میرد.

مارس ۲۰۰۹ : پسر جستین می میرد.

## تحقیقات اخیر

در مارس ۲۰۰۹ تیمی از دانشگاه آدلاید به سرپرستی درک آبوت تلاش کردند تا پرونده تا از طریق شکستن رمز و مطرح کردن پیشنهاد نبش قبر ، برای آزمایش دی ان ای ، حل کنند. تحقیقات آبوت منجر به سؤال در مورد فرضیاتی شد که پلیس در مورد پرونده نگاشته بود. پلیس معتقد بود که وجود سیگار های برند «Kensitas» در جعبه سیگار برند «Army Club» به دلیل کار رایجی بود که در آن زمان ( که استرالیا در حال جنگ بود و سهمیه بندی وجود داشت ) انجام می شد یعنی خریدن سیگار های ارزان و قرار دادن آن ها در جعبه یک برند گران تر. هر چند که تحقیقات روزنامه ها در آن روز نشان داد که برند کنسیتاس ، گران تر بوده ، که احتمالی را ( که هیچ وقت مرد بررسی قرار نگرفت ) می گشاید : این که منبع سم ممکن است سیگار هایی بوده باشد که برای استفاده قربانی ، بدون اطلاع او ، جایگذاری شده اند . آبوت همچنین رد «نخ های کتان برند Barbour» را دنبال کرد نوع بسته بندی آن را یافت که می توانست سرنخی درباره کشوری که از آن جا خریده شده به دست دهد.

رمزگشایی از دوباره از نو ( بدون استفاده از اطلاعات قبلی ) آغاز گردید. مشخص شد که آن فراوانی حروف به طور قابل ملاحظه ای با حروفی که به طور تصادفی نوشته شده باشند فرق دارد. فراوانی حروف باید مورد آزمایش بیشتری قرار می گرفت تا مشخص کند درجه الکل مصرفی نویسنده می توانسته باعث تغییر توزیع تصادفی حروف شود یا نه. فرمت نوشتاری رمز به ظاهر همان فرمت «

quatrain» ( رباعی ) کتاب رباعیات بوده که فرضیه به رمز درآورده شدن متن از طریق «الگوریتم رمزنگاری پد یک بار مصرف» {از آنجایی که در این سیستم رمزگذاری از هر کلید یک بار استفاده می شود، به آن پد یک بار مصرف (به انگلیسی: One-time pad) گفته می شود. در این سیستم یک رشته بلند و تصادفی برای رمزگذاری پیام با یک عملگر یای انحصاری ساده مورد استفاده قرار می گیرد. جریان کلید برای پد یک بار مصرف باید واقعا یک جریان تصادفی باشد.} را پشتیبانی می کند. به این منظور نسخه هایی از رباعیات ( همچنین تورات تلمود و انجیل ) با کامپیوترها با رمز مقایسه می شوند تا یک پایه و اساس آماری برای فراوانی حروف رمز به دست آید و کوتاه بودن رمز ممکن است منجر به لزوم استفاده از ویرایش دقیق کتاب استفاده شده شود. به دلیل گم شدن نسخه اصلی کتاب در دهه ۱۹۶۰ ، جستجوی محققان برای یافتن همان نسخه ی فیتزجرالد ، ناموفق بود.

تحقیقات نشان داد که گزارش کالبدشکافی سال ۱۹۴۸-۱۹۴۹ مرد سامرتنی اکنون گم شده اند و مجموعه داری ( یادداشت های دکتر ) کللند یعنی کتابخانه «Barr Smith» می گوید هیچ چیزی در مورد پرونده ندارد.

«Maciej Henneberg» ، پروفیسور آناتومی ( کالبدشناسی ) از دانشگاه آدلاید ، عکس گوش های مرد سامرتنی را مورد بررسی قرار داد و فهمید که «cymba» آن ( گودی بالایی داخل گوش ) از «cavum» (گودی پایینی داخل گوش) بزرگتر است ، ویژگی که فقط ۱-۲ درصد جمعیت سفیدپوستان دارند.

رسانه ها گمان می زدند که پسر جستین که در ۱۹۴۸ ، شانزده ماهه و در ۲۰۰۹ مرده بود ، ممکن است فرزند نامشروع جستین یا مردی مرموز یعنی آلفرد بوکسال یا شاید مرد سامرتنی و به اشتباه فرزندی از شوهرش تلقی شده است. تست دی ان ای می توانست این فرض را تایید یا رد کند.

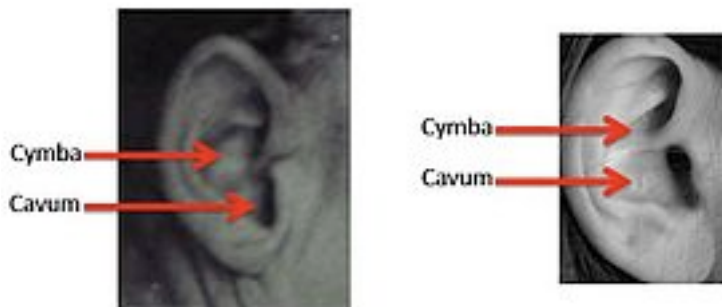
در برنامه کاری اخیر مبنی بر تلاش های گروه ، کارآگاه بازنشسته جرالدفلتوس ، که سال ها روی پرونده کار کرده بود ، تصدیق کرد که نام زن مرموز را می شناسد اما برای حفاظت از حریم خصوصی او ، از گفتن آن خودداری کرد هر چند که او اشاره کرد ، سلسله اطلاعاتی ( که در دسترس عموم باشند ) وجود دارند که می توانند منجر به شناسایی زن شوند.

آبوت معتقد بود که نبش قبر و آزمایش دی ان ای کروموزوم غیرجنسی ، همراه با سرنخ هایی موجود در مورد هویت مرد سامرتنی ، می تواند او را در لیستی کوتاه از اسامی خانوادگی قرار دهد و «آخرین قطعه پازل» باشد.

در سال ۲۰۱۱ ، دادستان «John Rau» ، اجازه نبش قبر را نداد و گفت : «لازم است که دلایلی چون علاقه عمومی در پس کنجکاوی عموم و علاقه گسترده علمی وجود داشته باشد.»

فلتوس می گوید هنوز تماس هایی از مردم اروپا که معتقدند مرد ، خویشاوند گمشده ی آنان است دریافت می کند اما عقیده نداشت که نبش قبر و یافتن گروه خانوادگی او بتواند پاسخی برای آن افراد خویشاوند در پی داشته باشد ، او افزود «در آن دوران بسیاری از مجرمان جنگی نامشان را عوض کردند و به کشور های دیگری مهاجرت کرده اند.»

بنا به نوشته یک روزنامه نگار در سال ۱۹۴۹ ، با اشاره ضمنی به خطی از کتاب رباعیات گفت : «به نظر می رسد وقتی مرد سامرتنی از خالی بودن جام ، اطمینان حاصل کرده ، دیگر نیازی به فکر کردن در مورد ( چند و چون ماجرا ) نداشته.»



گوش های مرد سامرتنی ، ممکن است خویشاوندان او نیز این ویژگی را داشته باشند.

## اچ.سی رینولدز (H. C. Reynolds)

در سال ۲۰۱۱ ، زنی آدلایدی ، در مورد یک کارت شناسایی متعلق به اچ.سی رینولدز که آن را در میراث پدرش

یافته بود ، با «Maciej Henneberg» تماس گرفت . کارت که یک سند صادر شده از آمریکا برای یک ملوان

( دریانورد یا پایین ترین درجه در یک ناو ) در طول جنگ جهانی اول بود ، در اکتبر ۲۰۱۱ به انسان

شناس زیستی «Maciej Henneberg» داده شد تا عکس کارت را با مرد سامرتنی مقایسه کند . هنگامی که

هنبرگ شباهت های آناتومی زیادی در بینی ، لب ها و چشم ها یافت ، معتقد بود که هیچ چیز مثل

شباهتی که در گوش ها بود قابل استناد نیست. شکل گوش ها در هر دو مرد شباهتی «بسیار خوب

( نزدیک )» داشتند . هنبرگ همچنین چیزی پیدا کرد که به آن «تعیین کننده هویت ویژه» می گفت

یعنی یک خال گوشتی روی گونه ی هر دو عکس ، در مکان و شکلی مشابه.

«در مجموع با شباهت ویژگی ها گوش ، این خال ، در پرونده ای قانونی ( دادگاهی ) ، به من این اجازه را

می دهد تا اظهاری نادر مبنی بر شناسایی موفق هویت مرد سامرتنی را اعلام دارم. »

کارت شناسایی ، به شماره 58757 ، در روز ۲۸ فوریه ۱۹۱۸ و در سن ۱۸ سالگی برای اچ.سی رینولدز که

ملیت خود را انگلیسی اعلام کرده بود ، از آمریکا صادر شده بود.

در جستجوی اسناد ملی آمریکا و انگلیس و مؤسسه تحقیقات خاطرات و اسناد جنگی استرالیا ، هیچ گونه

اطلاعاتی راجع به اچ.سی رینولدز ، پیدا نشد.

شعبه مبارزه با جرایم بزرگ پلیس استرالیای جنوبی ، که در آن جا پرونده به عنوان «در جریان» یاد شده ، هر

گونه اطلاعات جدیدی که به دست می آید را مورد تحقیق قرار خواهد داد.

## در آثار پرترفدار

« Stephen King » ، به شدت به این پرونده در کتاب خود با نام «کودک کولورادویی ( اهل کولورادو ) » اشاره

می کند ، که الهام بخش مجموعه تلویزیونی «Haven» نیز بوده است.